



خیلی از اهالی محله امام هادی (ع)
نمی دانند نگهبان فضای سبز محله شان
روزگاری مدافع مرزهای کشور بوده است

مرد ۱۴ ساله خاکریزها

رضاریاحی ایش از انقلاب بود که آقا فریدون، قید کار در روستا را زد و با کلاس سواد می که داشت، برای کار در معدن سنگ آهن لجنه راهی شاهرود شد. همه اعضای خانواده همراهش بودند، راضیه خانم و هفت فرزندش.

بین بچه ها صمد عشق عجیبی به کار در معدن داشت. البته نه حفاری و کارگری، بلکه کار با بلدوزر و گریدر و کمپرسی. رفت و آمد هر روز صمد همراه پدر انگار داشت آینده پسر هشت ساله ای را می ساخت که بین هیاهوی تیله بازی پسر بچه ها و عروسک بازی دخترها، تمام فکر و ذهنش، کندن خاک و ساختن راه بود. آن ساعت ها و صورت آفتاب سوخته و دست های خاکی و لباس های گل اندود در خاطر صمد کوچک باقی ماند تا روزی که در چهارده سالگی عشق رفتن به جبهه در دلش گل کرد و با سه ماه آموزش در پادگان جهاد، به عنوان راننده گریدر و لودر به کردستان و سپس خوزستان اعزام شد.

درست همان روزهایی که صمد در جبهه بود، برادر بزرگ ترش، بهمن، هم در جبهه حضور داشت که سه سال باهم اختلاف داشتند و وقتی صمد مشغول سنگر سازی و جاده سازی برای عملیات نصر یک بود، خبر شهادت برادر را برای او آوردند.

صمد صابری ابراهیم زاده که ساکن محله امام هادی (ع) است و دو فرزند دختر دارد، حالا پنج سالی می شود که در شهرداری منطقه ۱۰ به عنوان کارگر و نگهبان بوستان بنفشه فعالیت دارد. برای او کار عاری نیست و برای سیزماندن بوستان محل زندگی اش هرکاری بتواند انجام می دهد، از نظافت تا آبیاری گل و گیاه.

● اگر می خواهی مثل بهمن باشی نیا!

دوران کودکی صمد با عشق به ماشین آلات سنگین می گذشت تا اینکه دانش آموز کلاس اول راهنمایی شد. وقتی برای ثبت نام رفتند، مدیر مدرسه به او گفت: «اگر می خواهی مثل بهمن درس بخوانی، اصلاً مدرسه نیا!» بهمن چند سال پیش همان مدرسه ثبت نام کرده بود ولی بعد از مدتی درس و مشق را رها کرد و به جبهه رفت. صمد آقا به مدیر مدرسه اطمینان داد که می خواهد درس بخواند و خواهش کرد که او را ثبت نام کنند. سه ماه که از مدرسه گذشت، صمد، هوای بهمن را کرد و حال و هوای جبهه به سرش زد. برای اینکه سن و سالش کم بود، تصمیم گرفت به پادگان جهاد برود و رانندگی ماشین آلات سنگین را یاد بگیرد تا بلکه از این طریق بتواند به جبهه اعزام شود. صمد می گوید: وقتی رفتم پادگان، چهارده سالم بود. مدیر پادگان و مسئول آموزش بچه ها تا من را دید، گفت: «جغله! تو پیت به کلاچ و ترمز می رسد که می خواهی رانندگی بلد و زریاد بگیری؟ بگو به درس و مشقت برس.»

صمد نا راحت و غمگین به خانه برگشت و در روزهای بعد دوباره شانسش را امتحان کرد. آن قدر رفت و آمد که به او اجازه داده شد در این دوره نود روزه شرکت کند. او ۲۷ مرداد ۶۵ و بعد از یادگیری کار با ماشین های سنگین، عازم کردستان شد و کار جاده سازی و ساخت خاکریز برای رزمندگان را شروع کرد.

● نقش مهم خاکریزها

صمد آقا صابری کارش در جبهه را خیلی مهم می داند و دلیلش را این گونه توضیح می دهد: دیدم خاکریزها نقش خیلی مهمی در جنگ دارند تا بچه ها پشت آن سنگر بگیرند و بتوانند در مقابل دشمن دفاع کنند. هر جابچه های ما خاکریز نداشتند، دشمن حمله می کرد و رزمندگانمان را به شهادت می رساند. دلیل اینکه خیلی از بچه های ما به شهادت رسیدند یا اسیر شدند، نبود سپر بلایی بود که پشتش قرار بگیرند و از خودشان دفاع کنند.

او ادامه می دهد: عملیات که می خواست شروع بشود، فرماندهان طراحی آن را انجام می دادند و باید برخی کارها و راه های ارتباطی ایجاد می شد. هنگام عملیات باید خاکریز می زدیم و بعد از عملیات هم باید خاکریزها را تثبیت و جاده ها و راه های ارتباطی و سنگرها را ترمیم می کردیم. غذا را در زمان عملیات داخل پلاستیک به ما می دادند. بعضی مواقع ها، به خصوص در خوزستان، به قدری هوا گرم بود که غذا خراب می شد.

